

مردی از جنس مردم

خاطراتی از زبان همراهان آقای دکتر احمدی نژاد، رئیس جمهوری مکتبی ایران اسلامی

می گفتند بروید یک سالن دیگر تا چه رسد به سایر امکانات. ما هر چه داریم از این مرد داریم. با این که اصلاً نمی بینمش اما از وقتی او به این جا آمد، به دستور ایشان در توزیع امکانات فرقی بین ما و کارمندا نیست. از صندوق قرض الحسنه گرفته تا مجتمع تفریحی، بن کارمندی و...

◆ یک روز دکتر ۵۰۰ هزار تومان پول به من داد و از من خواست آن را به حساب دولت واریز کنم. وقتی علتش را سؤال کردم، توضیح داد که در طول مدت ریاست جمهوری برای احترام به مهمان ها، به خصوص مهمان های خارجی مجبور بوده از پذیرایی ها استفاده کند.

◆ بعد از واگذاری استانداری، اهالی اردبیل وقتی در تهران کارشان به مشکل برمی خورد، برای حل مشکلشان به دکتر مراجعه می کردند. آنهایی که خانه ی دکتر

در آنجا زندگی جدیدشان را شروع کردند. چند باری دکتر برای دیدن دخترش به منزلشان رفت و هر بار ما؛ بچه های حفاظت توی دردرس می افتادیم. این که باید دکتر را از مسیری می بردیم که شناخته نشود و برای دختر و دامادش از لحاظ امنیتی مشکلی به وجود نیاید. اما با همه ی اینها باز مردم متوجه شدند. ممکن بود از طرف ضدانقلاب برایشان خطرناک باشد. آن قدر به دکتر فشار آوردیم تا بالاخره پذیرفت آن دو بیایند بنشینند. در طبقه ی دوم منزل یکی از کارمندا ی نهاد در پاستور. داماد دکتر ماه به ماه کرایه ی آن جا را به حساب نهاد واریز می کند.

◆ وقتی پسر بزرگ دکتر، مهدی وقت سربازیش شد، چون بچه های سپاه او را می شناختند، ارتش را انتخاب کرد تا مثل سایر سربازان خدمت کند.

◆ ما، خدماتی ها تا قبل از این که دکتر رئیس جمهور شود، هیچ عزت و آبرویی در تشکیلات ریاست جمهوری نداشتیم. حتی به ما اجازه نمی دادند با کارمندا غذا بخوریم.

◆ آنچه در پی می آید گزیده خاطراتی است از زبان همراهان دکتر احمدی نژاد که توسط جمعی از دانشجویان دانشگاه های ایران جمع آوری شده. انتشار خاطرات و گزارش هایی این چنین انتظار مردم از دولت مردان را بالا برده و زیبایی، رشد و بالندگی ارزش های انقلاب اسلامی را در جهان امروز نغمه ساز می شود. بدون شک امروزه رئیس جمهور مکتبی جمهوری اسلامی ایران، بی نظیرترین و مردمی ترین مرد سیاسی جهان است که این سلوک و رفتار یگانه از رابطه حاکم با مردم، ریشه در اعتقادات شیعی و ارزش های ناب انقلاب اسلامی ما دارد. انقلابی که بنیانگذار آن حضرت امام روح الله و مقتدای کنونی انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای، خود ساده زیست ترین و صادق ترین مردمان عصر خویش بوده اند.

◆ وقتی دختر دکتر ازدواج کرد، همه منتظر بودیم از طرف نهاد یک خانه به آنها بدهند. اما آنها در یکی از محلات تهران خانه ای اجاره کرده و



را می‌شناختند می‌آمدند خانه دکتر. مهمان‌ها با خودشان برای دکتر سوغاتی می‌آوردند. از غسل سبلان گرفته تا ماست محلی و... خانواده دکتر از آنها به خوبی پذیرایی می‌کردند. اما دکتر اجازه نمی‌داد بچه‌هایش از آن سوغاتی‌ها استفاده کنند. می‌گفت مهمان‌ها چون با من کار داشتند، اینها را آورده‌اند. و همه را می‌بخشید.

♦ در دوره‌ی نهم انتخابات ریاست جمهوری در ستاد انتخاباتی دکتر احمدی‌نژاد از لحاظ مالی به‌شدت تحت فشار بودیم و برای چاپ جزوه و... بودجه‌ای در اختیارمان نبود. بعضی از احزاب پیغام دادند حاضرند کل بودجه‌ی ستاد را تقبل کنند. وقتی پیشنهاد آنها را به دکتر منتقل کردیم دکتر گفت: از خدا خواسته‌ام اگر می‌خواهد این مسئولیت را به گردنم بگذارد زیر دین هیچ کسی نباشم و اجازه نداد کمک آنها را قبول کنیم.

♦ وقتی دکتر به ریاست جمهوری انتخاب شد، می‌خواست در همان منزل شخصیش در نارمک سکونت کند. از لحاظ امنیتی به ایشان چنین اجازه‌ای داده نشد. برای همین مجبور شد به پاستور بیايد. آنجا هم یکی از خانه‌های قدیمی را برای سکونت انتخاب کرد که گویا در سال‌های ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، خانواده‌ی ایشان هم آنجا سکونت داشتند. ما بچه‌های محافظ منتظر بودیم دکتر سفارش خرید وسایل زندگی نو را برای خانه‌ی جدید به نهاد ریاست جمهوری بدهد. اما دکتر مختصری وسایل زندگی از منزل مادر خانمش که گویا بلااستفاده مانده بود، به خانه پاستور آورد. تنها خریدشان در این خانه آن هم با هزینه‌ی شخصی؛ یک اجاق گاز ایرانی بود.

♦ به خاطر این که دکتر در دیدارها خودش را قاطی مردم می‌کند و از آنها دوری نمی‌کند، محافظان دکتر همیشه در کنترل اوضاع مشکل دارند و فشار زیادی به آنها می‌آید. به خصوص که به سفارش دکتر حق برخورد فیزیکی با هیچ کدام از مردمی را که برای دیدن دکتر هجوم می‌آورند ندارند.

♦ سر قضیه مجتمع شفق و شقایق رفته بود منطقه‌ی نوزده. مردمی که از پیمانکاران مجتمع شاکی بوده، تجمع کرده بودند، به محض دیدن دکتر شلوغ کردند. یکی از محافظ‌ها دختر خانمی را که در آن جمع بود، با دست زد. آن دختر خانم هم زد زیر گریه. دکتر تا متوجه قضیه شد، گفت آن دختر خانم و محافظ خاطی را بیاورند. بعد به دختر دلداری داد که محافظ تعادلش را توی شلوغی از دست داده و چنین حرکتی از او سر زده. اشتباه هم کرده. اگر از او نمی‌گذری بیا بزن در گوش من! دختر هم به خاطر دکتر گذشت کرد. بعد دکتر با مردم صحبت کرد که خودش هم خانه‌اش قسطی است و چند سال است قسط می‌دهد و... بعد از صحبت‌های دکتر، مردم آرام شده متفرق شدند. حل مشکل مردم سرمایه‌گذار در این دو پروژه برای دکتر آن قدر مهم است که چند وقت پیش به دکتر الهام، وزیر دادگستری گفته بود: اگر این دو پرونده حل شود، برای دنیا و آخرت‌مان کافیست.

♦ وزرا و معاونین هر وقت، طرح و برنامه‌ای را آماده کرده و برای اجرایی کردنش آن را به نزد دکتر می‌برند، اولین و اساسی‌ترین سؤال دکتر این است که این طرح و برنامه به نفع طبقه‌ی مستضعف جامعه و عموم اقشار است یا نه؟! تأکید دکتر به اعضای کابینه این است که نباید خدمت‌رسانی به اقشار محروم مختل شود و در وزارتخانه‌شان تصمیمی گرفته نشود که به زیان طبقه‌ی متوسط به پایین جامعه باشد.

♦ یک روز دکتر مرا به اتاقش خواست، رفتم توی اتاقش. دیدم ناراحت است. گلیمی نشانم داد و با ناراحتی گفت: این گلیم را در سفر گیلان خانمی داده بود. گذاشته بودم داخل کمد. الان برای کاری کمد را باز کردم. دیدم این گلیم افتاد زمین. وسطش یک نامه بود. نامه را که خواندم، متوجه شدم این خانم مشکل مالی داشته. این نامه را نوشته و از رئیس جمهور کمک خواسته بوده. دکتر حسابی از دست خودش شاکی بود. از من خواست هر طور شده پی‌گیری کنم با این خانم تماس بگیرم و مشکلمان را حل کنم. نامه را داد دست من. یک دختر خانم تالشی نوشته بود که پدر و مادرش بیمارند. زندگی بدی دارند و... با استاندار گیلان تماس گرفتم و قضیه را گفتم. او هم با فرماندار تالش هماهنگ کرد و از او خواست برود خانه این خانم.

چند ساعت بعد فرماندار با موبایلش با من تماس گرفت و گفت منزل دختر خانم را پیدا کرده و الان آنجاست. بندگان خدا آن قدر وضع مالی‌شان بد بود که حتی تلفن هم نداشتند. فرماندار گوشی را به او داد.

به آن خانم گفتم من منشی مخصوص آقای رئیس جمهور هستم و از طرف رئیس جمهور از شما به خاطر تأخیر پیش آمده در رسیدگی به نامه عذرخواهی می‌کنم. دختر خانم که کار ما ظاهراً برایش تعجب‌آور بود، از شوق این پی‌گیری زده بود زیر گریه و مرتب اظهار خوشحالی می‌کرد. آن قدر که این پی‌گیری و توجه رئیس جمهور برایش مهم بود، وام بلاعوض و اشتغالی که برایش ایجاد شده بود مهم نبود.

♦ مهندس فتاح تعریف می‌کرد: برای افتتاح سد رئیس علی دلواری همراه دکتر رفته بودیم بوشهر. آن روز نه کسی از وزرا و معاونین دکتر ما را همراهی می‌کردند، نه نمایندگان استان و نه حتی خبرنگاران روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون. فقط من بودم و دکتر. از آن‌جا تا نزدیکی‌های سد را با هلی‌کوپتر رفتیم. بقیه راه را باید تا سه کیلومتر با اتومبیل می‌رفتیم. مردم در ابتدای مسیر ایستاده بودند و ابراز احساسات می‌کردند. دکتر هم به ابراز احساسات آنها جواب می‌داد. اما در طول مسیر کسی نبود. نرسیده به سد، دیدیم کنار جاده سه کارگر ایستاده‌اند و برای ما دست تکان می‌دهند. راننده خواست برای رعایت مسائل امنیتی از کنارشان رد شود. اما دکتر به تندی از او خواست نگه دارد. راننده هم که متوجه عصبانیت دکتر شده بود، سریع زد روی ترمز. دکتر شیشه اتومبیل را کشید پایین و دستش را برد به سمتشان تا با آنها دست بدهد. آن سه کارگر که چهره‌های آفتاب سوخته و دست‌های پینه بسته‌ای داشتند، دست دکتر را بوسیدند. دکتر هم خم شد و دست تک به تکشان را بوسید. آن سه کارگر زبانشان بند آمده و اشک توی چشم‌هایشان جمع شده بود.

♦ دکتر بچه‌هایش را طوری بار آورده که وقتی برای دیدن پدرشان به دفتر رئیس جمهور می‌آیند ما کارمندهای دفتر، حتی یک فنجان چایی نمی‌توانیم به آنها بخورانیم. چند بار هم دیدم که وقتی از تلویزیون آهنگ‌های خاصی پخش می‌شود سریع خاموشش می‌کنند. نسبت به صحبت‌هایی هم که می‌کنند فوق‌العاده مراقبند.

♦ مهندس فتاح، وزیر نیرو می‌گفت: جلسات هیئت دولت معمولاً ۸ - ۷ ساعت و در سفرهای استانی گاهی تا ۳ - ۲ بعداز نصفه شب طول می‌کشد. تنها کسی که در تمام این مدت حتی



با آن اتومبیل‌ها به سمت مرز راه افتادیم. هر چه پیش‌تر می‌رفتیم، کولاک شدیدتر می‌شد. هر چه هم به دکتر اصرار می‌کردیم برگردیم، ایشان نمی‌پذیرفت و می‌گفت هر طور شده باید سر قرار برسیم.

محافظان دکتر نگران و مستأصل بودند که نکند دیگر نتوانیم جلوتر برویم. آن وقت راه پس و پیش نداشته و در برف و بوران گیر بیفتیم. اما دکتر طمانینه‌ی خاصی داشت. با کلی دعا و نذر و نیاز، بعد از چهار - پنج ساعت، بالاخره به محل قرار رسیدیم. رئیس‌جمهور ارمنستان و همراهانش مبهوت و متعجب به استقبالمان آمدند. باورشان نمی‌شد ما در آن شرایط جوی به آنجا رفته باشیم. دکتر به رئیس‌جمهور ارمنستان گفت: آمدم که به شما بگویم، «رئیس‌جمهور ایران اگر قولی بدهد، به آن عمل می‌کند.»

◆ یکی از شیعیان اندونزیایی در سفری که دکتر لنکرانی به جاکارتا داشت برای او تعریف کرد در دانشگاه جاکارتا همه می‌دانند که من شیعه و طرفدار جمهوری اسلامی و شخص احمدی‌نژاد هستم. زمانی که دکتر به دانشگاه جاکارتا آمد و در جمع دانشجویان قرار گرفت، یک دفعه دیدم دو نفر از دانشجویان وهابی دویدند سمت دکتر. با خودم گفتم حتما می‌خواهند کاری بکنند! دویدم دنبالشان تا اگر خواستند کاری بکنند، جلویشان را بگیرم. دیدم پریند دست دکتر را بوسیدند و برگشتند عقب. یک گوشه‌ای گیرشان آوردم و علت کارشان را پرسیدم. به‌خصوص که وهابی‌ها اعتقادی به این کارها ندارند! و حتی بوسیدن قبر پیامبر را حرام می‌دانند. گفتند: ما دیدیم که رهبران وهابی خودشان نوکر آمریکا هستند و تنها کسی که از سران کشورهای اسلامی جلوی آمریکا و رژیم صهیونیستی محکم ایستاده دکتر احمدی‌نژاد است. تنها کاری که می‌توانستیم بکنیم این بود که دستش را ببوسیم تا استغفار اشتباهات قلیمان در مورد انقلاب و جمهوری اسلامی باشد!

در سفر دکتر به اندونزی مردم برای دیدن دکتر آن‌قدر هجوم آورده بودند که دکتر از این همه شوق و اشتیاق مردم گریه کرد! وقتی برای شرکت در نماز جمعه رفتیم، دکتر طبق معمول حاضر نشد از در تشریفات برود. اما مسئول امنیت آن‌جا آن‌قدر اصرار کرد تا بالاخره دکتر متقاعد شد. با این حال مردم «الله اکبر» گویان دور

قضیه‌ی اهانت رئیس‌جمهور فرانسه به رئیس‌جمهور اسبق ایران، از تکبر دولت فرانسه در قبال جمهوری اسلامی ناراحت بود، به دستگاه دیپلماسی دستور داد بگویند فعلاً وقت نداریم. با این حال با حساسیت، پی‌گیر مقاومت‌های حزب... در جنگ بود. هفته سوم که به جنگ همچنان به نفع حزب... پیش می‌رفت، دولت فرانسه به صورت مکتوب درخواستش را تکرار کرد. دکتر گفت بگویند ما درگیر سفر استانی هستیم. هفته چهارم که باز هم به لطف خدا حزب... طرف غالب جنگ بود، فرانسوی‌ها ضمن ارسال درخواست کتبی با لحن خواهش و التماس گفتند، در سطح بین‌المللی تحت فشارند و آبرویشان در خطر است. چرا ایران حاضر به مذاکره نیست. و سؤال پرسیده بودند که: مقامات ایران قصد تحقیر ما را دارند؟! دکتر وقتی طرف فرانسوی با این لحن درخواستش را تکرار کرده بود، به دستگاه دیپلماسی خارجی دستور داده بود موضوع، اهداف و برنامه‌های مذاکره را برای انجام مذاکره به طرف فرانسوی ابلاغ کند.

◆ ۲۹ اسفند سال ۱۳۸۶ برای افتتاح خط لوله انتقال گاز ایران به ارمنستان و امضای قرار داد برق با این کشور، عازم مرز بین ایران و ارمنستان بودیم. رئیس‌جمهور ارمنستان از شب قبل آمده و در نقطه مرزی منتظر ما بود. تا تبریز را با هواپیما رفتیم. قرار بود از آنجا به بعد را تا «مقری» مرز ارمنستان با هلی‌کوپتر رویم. بین راه گرفتار کولاک و توفان شدیم. همه متفق‌القول بودیم که هوا نامساعد است و باید به تبریز و از آنجا به تهران برگردیم. اما دکتر گفت هر طوری شده باید به محل قرار برسیم. از خلبان خواست در نزدیک‌ترین جای ممکن فرود بیاید. خلبان هلی‌کوپتر را در ورزشگاه مرنند فرود آورد. آن‌جا بچه‌ها با فرماندار هماهنگ کردند. چند اتومبیل پاترول آماده کردند و ما

چند دقیقه هم حواش از جلسه منحرف نشده و به تمام موضوعات مطرح شده توجه نشان می‌دهد، خود دکتر است. ما وزرا اگر صحبت‌ها ارتباطی با کارمان نداشته باشد یا با هم صحبت می‌کنیم و یا حتی با اجازه‌ی دکتر دقایقی جلسه را ترک می‌کنیم، اما دکتر پر انرژی و بدون کوچک‌ترین ابراز خستگی تا به آخر جلسه را اداره می‌کند. ما وزراء در طول این چهار سال یک بار هم ندیدیم دکتر در طول جلسات حتی اگر تا دیر وقت هم طول بکشد، ولو با یک خمیازه اظهار خستگی کند.

◆ در سفرهای خارجی، دکتر برنامه‌ها را آن‌قدر فشرده می‌چیند که حتی زمانی برای استراحت و رفع خستگی ندارد، چه رسد به این‌که برای بازدید از جاهای دیدنی آن کشور برود.

◆ در جنگ ۳۳ روزه‌ی حزب‌الله با رژیم اشغالگر قدس، فرانسه با وجود حمایتش از رژیم صهیونیستی، به خاطر منافعی که در لبنان دارد، درخواست مذاکره با ایران برای حل بحران در جنوب لبنان را داد. ایران هنوز به درخواست مذاکره پاسخی نداده بود که فرانسه به دلیل برتری رژیم صهیونیستی در هفته‌ی اول جنگ، درخواستش را پس گرفت و مذاکره را لغو کرد. هفته‌ی دوم جنگ، اوضاع به نفع حزب... و به ضرر صهیونیست‌ها شد. فرانسوی‌ها باز پیشنهاد مذاکره را با ایران مطرح کردند. دکتر که در

دکوراسیون شیک و گران قیمت هم شد موزه‌ی عبرت.

◆ یکی از مسئولان کشوری آمده بود شهرداری آقای دکتر، اتاق کذایی و بریز و پیاش‌های آن‌را نشان داد. جواب آن مسئول مملکتی به آقای شهردار این بود که این تجمعات برای نظام ما شأن می‌آورد! دکتر مدت‌ها بعد، در یکی از سخنرانی‌هایش به آن دیدار اشاره کرد: اگر ریخت و پاش و تجمّل‌پرستی برای نظام ما شأن می‌آورد، سلطنت هم همین کار را کرد. انقلاب ما برای این بود که ارزش‌ها حاکم شود. این ارزش و شأن نیست که مسئولان در کاخ‌های مجلل بنشینند و برای فقرا و نیازمندان تصمیم بگیرند.

◆ در جمهوری اسلامی رئیس‌جمهور در ابتدای مسئولیتش باید فهرست تمام اموال و دارایی‌هایش را به رئیس قوه قضائیه اعلام کند. دکتر احمدی‌نژاد هم از این قاعده مستثنی نبود؛ خانه‌ای قدیمی در بن‌بست میدان هفتاد و دوم نارمک تهران، اتومبیل پژو ۵۰۴ مدل ۱۹۷۳ و... نکته جالب این بود که در ابتدای پذیرفتن مسئولیت شهرداری تهران هم دارایی‌های او همین اندازه بود. جالب‌تر این که هنوز هم بعد از گذشت چهار سال فهرست اموال و دارایی‌های دکتر همان است: خانه‌ای قدیمی در بن بست ۷۲ میدان نارمک...

می‌گذاشتند. دکتر فقط سالاد یا نان و ماست می‌خورد. اعتراضی به ریخت و پاش‌هایی که انجام شده بود، نمی‌کرد اما جوری رفتار می‌کرد که استاندار دفعه‌ی بعد یک جور غذا بیش‌تر سر سفره نمی‌آورد. این اتفاق در بازدیدهای زمان شهرداری‌اش از مناطق مختلف شهرداری هم افتاده بود.

◆ روز اهداء خون، علی‌رغم اصرار دکتر به اهداء خوش، پزشکان به خاطر فشار کاری زیاد ایشان، دکتر را از این امر منع کرده بودند. اما مسئول مربوطه اصرار داشت که مثل هر سال، دکتر در مراسم اهداء خون که از طرف تلویزیون تصویربرداری هم می‌شد، شرکت کند. وقتی کارمندان دفتر به او توصیه پزشکان را یادآوری کردند، پیشنهاد کرد دکتر برای تشویق و ترغیب مردم به اهداء خون فقط جلوی دوربین‌های تلویزیونی حاضر شده و به حالت نمادین و نمایشی از ایشان خون گرفته شود. کارمندان دفتر که اخلاق دکتر را می‌دانستند، به او گفتند خودش با دکتر صحبت کند. او هم پذیرفت و همان حرف‌هایی که به ما گفته بود، برای دکتر هم تکرار کرد. هنوز حرف‌هایش تمام نشده بود که دکتر با عصبانیت گفت: شما می‌دانید از من چه می‌خواهید؟ من برای مردم نقش بازی کنم؟! جلوی دوربین برای مردم تظاهر به خون دادن کنم؟!

◆ به محض این‌که در ساختمان شهرداری مستقر شد، اتاقش را تحویل گرفت و فضای آن‌جا را دید، حتی یک دقیقه هم صبر نکرد. از اتاق آمد بیرون و رفت در اتاق مدیرکل نشست. اتاق مدیر کل شد اتاق شهردار، اتاق ۱۶۰ متری شهردار با آن همه

دکتر را گرفتند. مدام دست می‌کشیدند روی سر و صورت و لباس دکتر و بعد دست می‌کشیدند روی سر و صورت خودشان! مأموران، دکتر را به زور از بین مردم کشیدند بیرون.

◆ به خاطر ارادت قلبی و خاصی که دکتر به آقا (مدظله‌العالی) دارد، بهترین زمانی که کارکنان دفتر می‌خواهند حرفی یا خطای کاری را که مرتکب شده‌اند، به دکتر منتقل کنند، زمانی است که ایشان از پیش آقا برمی‌گردند. دکتر هر هفته یک روز خاص را با آقا دیدار خصوصی دارد. وقتی جلسه‌شان تمام می‌شود و دکتر به نهاد برمی‌گردد، آن قدر شاد، پر انرژی و با نشاط است که کارمندان مطمئن هستند خطایشان را می‌بخشد.

◆ دکتر لنکرانی تعریف می‌کرد چند ماه از ریاست‌جمهوری دکتر گذشته بود که متوجه شدم در برنامه‌ریزی کاری دکتر زمان استراحتی برای ایشان منظور نشده‌است. با دکتر الهام که آن زمان رئیس دفتر ایشان بود صحبت کردم و به ایشان تذکر دادم کار از ۶ صبح تا ۱۲ نصفه شب آن هم بدون وقفه در دراز مدت ایشان را از پا می‌اندازد. دکتر الهام توضیح داد که برنامه‌ریزی‌ها به خواست خود دکتر است. یک روز رفتم پیش دکتر و از ایشان به‌عنوان یک پزشک خواستم که در طول روز زمانی را هم برای استراحتشان در نظر بگیرند. یک مدت گذشت. دیدم دکتر توصیه‌ی مرا جدی نگرفته. در دیداری که با رهبر معظم انقلاب داشتم، گزارشی از برنامه‌ی روزانه‌ی دکتر را به آقا مدظله‌العالی دادم و از ایشان خواستم به دکتر تذکر دهند مواظب سلامتی خودش باشد. هفته بعد که دکتر را دیدم به شوخی به من گفت: رفتی گله‌گی مرا به آقا کردی؟! من هم گفتم: خب! شما به توصیه من گوش نکردید من هم مجبور شدم به آقا بگویم! بعد از تذکر آقا، یکی دو ساعت در وسط روز خالی گذاشتند. طوری که برنامه دکتر سبک‌تر شود و جلسات پشت سر هم نباشد. فاصله ناهار و نماز و کمی بعد از آن را هم ایشان فرصت استراحت داشته باشند.

◆ در اولین دور سفرهای استانی، مسئولان استان‌ها سرفسره، چند جور غذا و سالاد و دسر

